

مارکسیزم ماژینو: کتاب اقتصاد مندل**

مایکل کیدرون

تا سرحد امکان سریعاً رشد کنند؛ از طریق تبدیل بخش اعظمی از سهم ارزش افزونه‌اش (انباشت) به سرمایه؛ یا از طریق جذب سرمایه‌های دیگر، سرمایه‌های ناموفق تر (تراکم)؛ و یا از هر دو طریق. اگر یک سرمایه‌منفرد رشد نکند، سرانجام نخواهد توانست از عهده مخارج نوآوری و عقلانی (راسیونال) لیزه کردن برآید و بواسطه آن بتواند در برابر دیگران که از عهده‌اش برآمده‌اند تاج و تخت بیاورد، و یا نخواهد توانست با موفقیت گریبان خود را از چنگال تغییرات ناگهانی در شرایط بازار، که جزئی از نظام مند، خلاص سازد. برای یک سرمایه‌دار منفرد، رشد یک اجباری چون و چراست.

رشد بطور خود کار رخ نمی‌دهد. از آن جایی که سرمایه نه یک موجود ذی‌شعور، بلکه یک رابطه سیستماتیک بین انسانهاست، فردی باید تصمیم بگیرد که رشد انجام گیرد. یعنی، منابع قابل مصرف را به مجرد آنکه فراهم می‌شوند، برای سرمایه‌گذاری و نه مصرف اختصاص دهد. آن شخص چه یک فرد باشد و چه یک گروه، باید بتواند عملکرد خود را بواسطه معیارهای بسیار روشنی بسنجد. همچنین این شخص باید سرمایه‌های غیررومندی برای اتخاذ تصمیمات صحیح داشته باشد، زیرا که آدم اولیه هنوز از فرط پرخوری خفه نشده‌است، حتی در سرمایه‌داری پسین ثروتمند.

اینکه این معیارها و انگیزه‌ها چه اشکال دقیقی بخود می‌گیرند، چندان حائز اهمیت نیست. از لحاظ تاریخی معیارها بهمان اندازه میزان سودپولی و حجم ناخالص فیزیکی محصولات متفاوت بوده‌اند. انگیزه‌ها نیز به همین دریک منتها الیه امتیازات مادی و موفقیت‌های برتر و در انتها الیه دیگر از دست رفتن مزایای مادی و تنبیهات فیزیکی قرار دارند. آنچه اهمیت دارد این است که معیارها همواره بتوانند سهم تصمیمات فرد یا گروه را در رشد یک سرمایه‌منفرد اندازه بگیرند و انگیزه‌ها همواره بتوانند تصمیماتی را که چنین رشدی را موجب شده‌اند، برانگیزند.

این تمایز بین رفتار سرمایه‌ومکانیزم‌های اجتماعی - روانی‌ای که این رفتار را تضمین می‌کنند (به اصطلاح، تمایز بین قواعد یک بازی و بازیکنان آن)، نا روشن است. ولیکن به‌رحال واقعی است و از دیدگاه تحلیلی در درجه اول اهمیت قرار دارد. چرا که رفتار سرمایه - اجبارناهما هنگ‌کور برای رشد - مستقیماً از ویژگی اصلی نظام - تکه‌تکه شدن آن به واحدهای رقیب‌کما بیش مستقل - ناشی می‌شود، در حالیکه مکانیزم‌هایی که از طریق آنها طبقه حاکم خود را سازمان می‌دهد تا این رفتار را ارتقاء دهد، از این ویژگی نشأت نمی‌گیرند. کلیه حوامع طبقاتی در این موارد مشترکند.

برای مندل این تمایز وجود ندارد. او در جایی معتقد است که "انباشت سرمایه" همانا به مثابه "نیروی محرک عظیم جامعه سرمایه‌داری" است^۲، در جایی دیگر به "ولع سرمایه‌داران برای سود"^۳ اشاره می‌کند، و باز در جای دیگری می‌گوید پول "نخستین و آخرین شکل سرمایه است که کل فعالیت‌های اقتصادی بسوی آن هدایت می‌شوند"^۴.

کتاب اقتصاد مندل^۱ یک اثر مارکسیستی ناموفق است. از دیدنا میزوم مرکزی سرمایه‌داری نامطمئن است. از اصول اساسی این نظام، به گونه‌ای که امروزه عمل می‌کند، ظفره می‌رود. بیشتر به دفاع از مقولات تحلیل مارکس می‌پردازد تا به کار بست آنها. از اینرو، از لحاظ تئوریک، و نتیجتاً در عمل، ضربه‌نا چیزی به این نظام وارد می‌آورد.

۱- دیدنا میزوم مرکزی

اگر در میان حوامع طبقاتی جامعه سرمایه‌داری از ویژگی خاصی برخوردار است، این نه‌بدان خاطر است که در این جامعه تولید افزونه بطور سیستماتیک از توده‌های تولیدکننده غصب می‌شود - این امر در کلیه حوامع طبقاتی رخ می‌دهد - و نه‌بدان خاطر است که بخش کوچکی از جامعه، طبقه حاکم، این غصب را سازمان می‌دهد و از آن سود می‌برد - این امر هم در تمام حوامع طبقاتی رخ می‌دهد - بلکه بدان خاطر است که یک نظم و ترتیب مرکزی و همگانی که تداوم منظم، مستمر و قابل پیش‌بینی این فرآیند را تضمین کند، وجود ندارد.

تصمیمات کلیدی درباره نحوه استفاده از منابع به اختیار سرمایه‌داران منفرد، کوچک یا بزرگ، خصوصی یا ملی واگذار شده‌است.

در چارچوب دولت‌های ملی، دکترین *ultra vires* (ماوراء قدرت قانونی) حکمفرما است. این دکترین اجازه می‌دهد که سرمایه‌های منفرد هر آن چه را که بخواهند البته تا جایی که صریحاً برخلاف قوانین نباشد، قوانینی که تا حدود بسیار خود محدود محتوای آن را تعیین می‌کنند - انجام دهند. بعلاوه، در دنیای تقسیم شده به سرمایه‌های ملی و یا به دولت‌هایی که کما بیش با آنها همسانند، فیودمشیست بنسدرت یافت می‌شود. حتی قلمرو بزرگترین دولت‌ها نیز با کل نظام یکسان نیست، از اینرو نهایتاً هیچ نهادی وجود ندارد که بتواند تصمیمات مقیدکننده برای نظام اتخاذ کند. ولیکن با اینهمه، از بطن هر چو مرج نوعی نظم سربرمی‌آورد.

این امر بدان خاطر است که رقابت میان سرمایه‌های منفرد تا حدود بسیار رفتار یک سرمایه‌منفرد را تعیین می‌کند. سرمایه صرفاً برای آنکه چندصیاحی بر حیات خود بیفزاید باید

* ماژینو: خط دفاعی که بیش از حد به آن تکیه شود - از "خط ماژینو" در شمال شرقی فرانسه در دهه ۳۰ - از وزیر جنگ فرانسه: "ماژینو" ۱۹۳۲ (مترجم).

** این مقاله برگردان فارسی مقاله‌ای است که تحت همین عنوان در نشریه اینترنتی *سوشیالیسم*، آوریل - مه ۱۹۶۹ ص ۳۶ - ۳۳، به چاپ رسید (مترجم).

۲- مدل اساسی

سلاح جنگی، به منزله یک درروی سرمایه‌بر، تاثیر ترمز کننده‌ای بر گرایش صعودی ترکیب ارگانیک داشته است. بدون جدا کردن ترکیب ارگانیک صنایع و کارخانه‌های تولید کننده سلاح جنگی از مابقی صنایع، و نیز ادامه همین امر در مورد کارخانه‌هایی که واسطه آنها بوده و یا آنها را تغذیه می‌کنند - مساله‌ای که باید در آینده بدان پرداخت - هیچ راه مستقیم برای سنجش این تاثیر وجود ندارد، اما، بهر حال این تاثیر باید بسیار قابل ملاحظه باشد. چراکه پیامد بلافاصله مورد انتظار رشد ترکیب ارگانیک، یعنی کاهش نرخ متوسط سود بوقوع نپیوسته است. آمار و ارقام مربوط به ایالات متحده آمریکا، که در جدول زیر آمده، به عنوان یک نمونه و راهنما نشان می‌دهند که نرخ سود در کل دوران بعد از جنگ کما بیش ثابت مانده است.

سود شرکت‌ها قبل از کسرمالیات، و سرمایه خالص موثر در فاصله سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۴۸، ارقام به میلیارد دلار -
 FEDERAL RESERVE BULLETIN : ماخذ

سال	سود قبل از کسرمالیات	سرمایه خالص موثر	نرخ سود
۱۹۴۸	۳۲/۷	۶۸/۶	۴۷/۷
۱۹۴۹	۲۶/۲	۷۲/۴	۳۶/۲
۱۹۵۰	۴۰/۰	۸۱/۶	۴۹/۰
۱۹۵۱	۴۱/۲	۸۶/۵	۴۷/۶
۱۹۵۲	۳۵/۹	۹۰/۱	۳۹/۸
۱۹۵۳	۳۷/۰	۹۱/۸	۴۰/۳
۱۹۵۴	۳۳/۲	۹۵/۵	۳۴/۹
۱۹۵۵	۴۴/۹	۱۰۲/۹	۴۳/۶
۱۹۵۶	۴۴/۷	۱۰۷/۴	۴۱/۶
۱۹۵۷	۴۳/۲	۱۱۱/۶	۳۸/۷
۱۹۵۸	۳۷/۴	۱۱۸/۷	۳۱/۵
۱۹۵۹	۴۷/۷	۱۲۴/۲	۳۸/۴
۱۹۶۰	۴۴/۳	۱۲۸/۶	۳۴/۴
۱۹۶۱	۵۰/۳	۱۴۸/۸	۳۳/۸
۱۹۶۲	۵۵/۴	۱۵۵/۶	۳۵/۶
۱۹۶۳	۵۹/۴	۱۶۳/۵	۳۶/۳
۱۹۶۴	۶۶/۸	۱۷۰/۰	۳۹/۳
۱۹۶۵	۷۷/۸	۱۸۰/۱	۴۳/۲
۱۹۶۶	۸۵/۶	۱۸۹/۴	۴۵/۲
۱۹۶۷	۸۱/۶	۲۰۰/۱	۴۰/۸

آمار فوق نشان می‌دهد که تغییری در از مدت در نرخ سود حاصل نشده است، همچنین ما با یک سلسله رکودهای اقتصادی تعمیق یافته و یا با نشانه‌هایی از افزایش میزان محدودیت‌ها مواجه نبوده‌ایم. در واقع، از زمان جنگ جهانی دوم تا کنون میزان تولیدات هر سال نسبت به سال قبل بنسبت کاهش یافته و این کاهش هیچگاه از دو درصد بیشتر نبوده است، و در کل نظام عموماً گرایش در جهت عکس تبدیل ناپذیری انواع گمرکی، و حفظ قیمت با فروشی و نظایر آن بوده است.

در مدل مارکس از نظام اقتصادی موجود و فعال، تقدم رشد اساسی است. سرمایه‌ناگزیر از بالا بردن بار آوری نیروی کار است، و این امر را از طریق بکار گرفتن ماشین آلات هر چه گرانتر، و در عین حال، با کوشش در جهت پائین نگهداشتن دستمزدها انجام می‌دهد. با گسترش این عقلانی (راسیونالیزه) شدن، نیروی کار جزء کوچکتری از کل سرمایه را تشکیل می‌دهد. ("ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش می‌یابد)، و حتی میزان مطلق آن نیز کاهش می‌یابد. ("ارتش ذخیره‌کار" رشد می‌کند)؛ در مقایسه با میزان کل سرمایه‌گذاری شده، ارزش اضافه شده به تولید ارزش افزونه هر دو کاهش می‌یابند، و در نتیجه نرخ متوسط سود نیز کاهش می‌یابد. رونق‌های اقتصادی بطور فزاینده‌ای کوتاه مدت تر و کم‌تر سودآور می‌شوند، سقوط‌های اقتصادی طولانی‌تر و وخیم‌تر می‌شوند. رکود اقتصادی تهدید می‌کند و نظام هر چه بیشتر محدود می‌گردد.

این یک مدل بسته‌ای است که در آن کلیه تولیدات در قالب متاع‌های سرمایه‌ای و یا مزدی دوباره به منزلت ورودی‌ها در آن به جریان می‌افتند. در آن هیچگونه نشستی وجود ندارد.

ولیکن، در اصل، یک "نشت" می‌تواند اجبار برای رشد را از مهم‌ترین پیامدهای آن جدا کند. اگر متاع‌های "کاربر" (LABOUR INTENSIVE) بطور شیشه‌دار از صحنه خارج شوند، آنگاه در مقایسه با یک نظام بسته، ترکیب ارگانیک سرمایه سریع‌تر رشد خواهد کرد. ولیکن، اگر متاع‌های "سرمایه‌بر" (CAPITAL INTENSIVE) از گردونه خارج شوند، این افزایش بطنی تر خواهد بود - بستگی دارد به حجم و ترکیب نشت - و حتی می‌تواند متوقف و یا معکوس شود. در این حالت، کاهش نرخ متوسط سود وجود نخواهد داشت، و هیچ دلیلی برای یک افول اقتصادی فزاینده قریب‌الوقوع وجود ندارد.

سرمایه‌داری، در عمل، هیچگاه شکل یک نظام بسته را بخود نگرفته است. جنگ‌ها و بحران‌ها میزان معتنا بهی از تولیدات را نابود کرده‌اند. همچنین، صدور سرمایه مقادیر عظیم دیگری را برای مدت نسبتاً طولانی از مسیر منحرف و یا بلااستفاده کرده است.

از زمان جنگ جهانی دوم، برای تولید سلاح‌های جنگی مقادیر عظیمی از تولیدات از صحنه خارج شده‌اند. نقش هریک از این نشت‌ها کند کردن آهنگ افزایش ترکیب ارگانیک کلی و نیز آهنگ کاهش نرخ سود بوده است. اما، از آنجا - شیکه ابعاد ترکیب این نشت‌ها بطور خود بخودی و نه از طریق برنامه‌ریزی برای چنین نتایجی برآورده شده‌اند، تاثیرات آنها هم در هر مقطع مشخصی از زمان - مگر در خطوط کلی - غیر قابل پیش‌بینی بوده‌اند.

۳- چشم انداز تاریخی

از زمان جنگ جهانی دوم، تولید سلاح جنگی آشکارا بزرگترین و موثرترین درروی عادی را فراهم آورده است.

درمیزان بیکاری نیز افزایش یکنواختی به چشم نمی خورد. برغم نشانه های سال گذشته که حکایت از بی ثباتی افزایش یافته دارند، نظام کماکان باز باقی مانده است.

اما از آنجائیکه حتی به نظر مندل هم اظهاراتی از این قبیل که "سرمایه داری انحصاری" رشد نیروهای مولده را محدود و مقید می سازد، دیگر چندان چنگی به دل نمی زند، برای دل خوشی به ما گفته می شود که: "این امر بدان معنا نیست که تولید جهانی، و یا حتی تولید کشورهای پیشرفته در غرب رکود فرو می روند؛ بلکه از امکاناتی که تکنیک های جدید فراهم آورده بسی عقب تر مانده اند" ۱۸.

مندل هیچیک از اینها را نمی بیند. او به میزان دقت فرضیات مارکس و با تجرید بیش از حد سادگی ساخته های تئوریک کتاب سرمایه توجه چندانی ندارد. چون مارکس گفت، پس باید چنین باشد. مدل ها به واقعیت تبدیل می شوند، و واقعیت به سطح یک مدل ساده تقلیل می یابند.

اما، بار دیگر جایز دیده نشده که این گفته را استدلال تاثیر بگذارد. این کلاف سردرگم همچنان ادامه دارد، و ما در این حیرت باقی می مانیم که با دوران افول اقتصادی بدون سقوط و دوران رکود بدون کساد و دیگر واژه های این چنانی خاص مندل چه کنیم!

بدرستی گفته شده که "افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه ... گرایش عمده وجه تولید سرمایه داری است" ۵. اما، فرض بر این قرار گرفته این گرایش یک فاکت است، و گرایش بعدی در زنجیره منطقی مارکس - کاهش نرخ متوسط سود - نیز بلافاصله همچون یک فاکت به دنبال آن آمده است: یک جدول حاکی از آن است که بین سال های ۱۸۸۹ و ۱۹۱۹ نرخ سود به دو پنجم تقلیل پیدا کرده است؛^۶ جدول دیگری مبین آنست که در فاصله سال های دهه ۱۸۶۰ و دهه ۱۹۳۰ انباشت خالص سرمایه به طور فاجعه آمیزی کاهش یافته است^۷؛ و آنگاه در دو جدول دیگر نشان داده شده است که در فاصله سال های ۱۹۲۰ - ۱۸۸۰ و (تا ۱۹۴۸) کاهش ۱۹۴۰ - ۱۸۸۰ کاهش هر چه بیشتر تولید ناخالص را کاهش داده است^۸. از آنجائی که در سال های بعد از دهه ۱۹۴۰ چیزی وجود ندارد که تز مندل را اثبات کند، ارائه فاکت ها در همین تاریخ متوقف می شود.

۴- سرمایه داری دولتی

در شوری دوران استالین (و نیز پس از وی) هیچ چیزی که مدل مارکس نتوان از تحلیل آن باشد، وجود ندارد. در شوری نیز فرایند غصب ارزش افزونه از توده های تولید کننده در برابر دست اندازی های وحشیانه و بی نظم سرما - به های دیگر همانند آسیب پذیر است که در سایر کشورها. آن کسانی که آن را سازمان می دهند و از آن سود می برند، همانقدر تحت ستم اجبار برای رشد سریع اقتصادی قرار دارند که طبقه همایشان در سایر کشورها. برای تضمین رشد ضروری است که آنها هم به همان میزان همایشان در سایر کشورها محرک و انگیزه داشته باشند؛ و اینکه معیار سنجش موفقیت آنها نه میزان سود پولی، بلکه میزان حجم فیزیکی تولید ناخالص بوده است، صرفا تفاوتی است در جزئیات و نه در اصل مساله - بوروکراسی، حداقل تا همین اواخر، حجم تولید را همواره همچون یک ممیزه موفقیت بخدمت گرفته بود.

اما در مورد "بحران اجتناب ناپذیر"، از آنجائی که فاکت اساسی ملایمت رکودهای اقتصادی بعد از جنگ بیش از حد برهنگان آشکار است و نمی توان آنرا کتمان کرد، بنه آن اذغان شده و حتی توضیح هم داده شده است^۹. اما، به گونه ای باورناکردنی مجاز شمرده نشده که بر تحلیل کلی تر تاثیر گذارد. مرتبا اجتناب ناپذیری موهوم بحران های ادواری را خاطر نشان می کند^{۱۰}؛ افول اقتصادی هنوز تأییدی است بر گرایش بسوی رکود^{۱۱}. فاکت های ناخوشایند در تحلیل وارد نمی شوند، بلکه ضمیمه آن می شوند.

برخی از این علائم موثر واقع شده اند. مندل قبول دارد که در شوری مناسبات رقابتی با دنیای خارج، نحوه استفاده از منابع را تعیین می کنند. وی می گوید:

رقابت بین المللی با اقتصاد سرمایه داری ضرورت تاکید فزاینده بر کیفیت تولیدات، افزایش بارآوری کار و عقلانی کردن سرمایه گذاری - که بعلاوه، حجم آن مستلزم بالا نگاه داشتن آهنگ رشد است، حتی در سطح صرفا کمی - را نیز ایجاب کرده است^{۱۹}.

وی حتی معتقد است که با یک "آهنگ انباشت بیش از حد"، بوروکراسی تنظیم کننده و اداره کننده اصلی (کذا) انباشت شده است^{۲۰}، و می پذیرد که "مدیران مرکزی اقتصادی، سیاسی و نظامی" منحصرا "تولید افزونه اجتماعی را در کنترل خود دارد" ۲۱. وی همچنین معتقد است که "رهبران شوروی" برای آنکه انگیزه لازم برای صنعتی شدن را بوجود آورند، آگاهانه پایه خود را بر منافع اقلیت های صاحب امتیاز، و نه توده های کارگر، استوار ساخته اند^{۲۲}.

در مورد انگیزه های تحدید، عدم تحرک، و زوال نیز همین مطلب صادق است. یکی پس از دیگری به دنبال هم می آیند: "فقدان حوزه های جدید برای سرمایه گذاری" (۱۲) تو گوئی که نرخ سود دائمی برای جلب سرمایه پولی نایاب در حال افزایش نبوده، و یا هم اکنون از لحاظ تاریخی در یک سطح بالائی نیست؛ سیر نزولی تجارت در مقایسه با تولید^{۱۳} (تو گوئی که از سال ۱۹۴۸ به بعد تجارت در مانوفاکتور در مقایسه با میزان تولیدات دو برابر نشده است)^{۱۴}؛ رشد طبقه احاره یگیر^{۱۵} (تو گوئی که از جنگ جهانی دوم بدین سو بواسطه ترکیبی از نگهداری بخش بیشتری از سود و وضع مالیات های گزاف بر ثروت تقریبا نابود نشده است)؛ گسترش کارت ها در بریتانیا^{۱۶} (تو گوئی که رقابت در بازار جهانی تشدید نشده است، و یا اینکه حفظ قیمت با فروش هنوز وجود دارد). بر اساس یک فهم نادرست و ابتدائی از بیمه، حتی چنین ادعای بسیار غریبی شده که "امنیت مساله عمده (رژیم سرمایه داری) شده است، یعنی، حفظ و نه دیگر توسعه"^{۱۷}.

هیچیک از این ادعا ها که نمونه های از آن در بالا نقل شد، مطلبی را ثابت نمی کنند. با وجود اینکه چهارده صفحه

صرف آن شده که نشان داده شود که این " رقابت بین‌المللی " است که " تاکید بر ... کیفیت ... بارآوری ... عقلانی کردن ... آهنگ رشد بالا " ، یا به عبارت دیگر ، محتوای برنامه را تعیین می کند ، معذالک به ما گفته می شود که " برنامه ریزی در شوری ، تا آنجائی که کل وسایل تولید در دست دولت است ، و در نتیجه دولت می تواند در مورد سطح و آهنگ رشد تولید و انباشت بطور مرکزی تصمیم بگیرد ، یک برنامه ریزی واقعی است " ۲۳ . حتی در خلال سطور کمتری ، از یک بوروکراسی متشکل به مثابه " تنظیم کننده ... و اداره کننده انباشت " که جز نقش تولیدی نقش دیگری نمی تواند داشته باشد ، به یک بوروکراسی که وجه مشخصه اساسی اش در " نورم های بورژوازی توزیع " است ، تغییر موضع می دهد .

بخشی از این آشفته گویی مندل ریشه در سردرگمی اساسی وی از سرمایه داری دارد . بخشی در اعتقادش به اینکه شوری جامعه ایست " در حال گذار " ، نه سرمایه داری و نه هنوز سوسیالیستی ، یک " ترکیب متضادی از وجه تولید غیر سرمایه داری و نورم های توزیع هنوز اساسا بورژوازی " ۲۴ .

وی می نویسد ، شوری یک کشور سرمایه داری نیست ، چرا که یک بوروکرات " تحت انقیاد سود " نیست ۲۵ (درست است ، تحت انقیاد برنامه هست) ، چرا که در آن کشور گرایش نزولی سود وجود ندارد (نادرست است ، این گرایش در آن کشور وجود دارد ، اما همچون در غرب جلوی آن گرفته شده است) ، چرا که نه رقابت داخلی وجود دارد و نه عملکرد بی - مانع قانون ارزش (درست است ، و در داخل یک واحد سرمایه داری منفرد هم - بنا به تعریف - وجود ندارد) ، و نه سرازیر شدن سرمایه از بخش های با بارآوری نازلتر به بخش های که با بارآوری آنها بالاتر است (نادرست است ، پس چگونه برنامه ریزها رشد را تضمین می کنند) ؛ صدور اندک سرمایه به کشورهای عقب افتاده (درست است ، ولیکن این امر در مورد کشورهای غربی هم صادق است) ؛ فقدان اشباع تولید (نادرست است ، مندل خود نظرها را جلب می کند به بیلین ها روبل تولیدات بفروش نرفته ای که به آنها نیازی نیست ، متاع های مصرفی ای که از لحاظ اجتماعی غیر ضروریند ۲۶) ؛ عدم وجود بورژوازی (درست است ، اما بوروکراسی هست - و در نظر داشته باشید : " با قدرت کنترل بر تولید افزون - اجتماعی ") ؛ عدم وجود روابط متکی بر قراردادهای آزاد مابین واحدهای تولیدی (هر چه که اصلاحات اقتصادی بخش بیشتری از صنایع را شامل می شود ، این نکته کمتر صادق است) ؛ فقدان بحران (درست است ، اما با در نظر گرفتن شرایط موجود در غرب ، این نکته چندان حائز اهمیت نیست) ، و غیره .

اما شوری یک کشور سوسیالیستی هم نیست : در آنجا ما شاهد " نابرابری های اجتماعی بیش از حد ، مزایای بوروکراتیک ، فقدان تصمیم گیری توسط تولیدکنندگان و غیره " هستیم ۲۷ . زیرا " حزب بلشویک ، علیرغم هشدارهای مکرر لنین و اپوزیسیون چپ ، بموقع به اهمیت و جدی بودن این مسأله (مدیریت بوروکراتیک) پی نبرد " ۲۸ .

بدین ترتیب ، شوری یک جامعه در حال گذار است . اما ، صرف نظر از این عبارات پردازی های مناسب ، از دیدگاه

مندل یک جامعه در حال گذار چیست ؟ آیا چنین شکلی از انتقال بین سرمایه داری و سوسیالیزم ممکن است ؟ این درست است که در گذشته جوامع انتقالی وجود داشته اند . بعد از دوران رنسانس در طی قرون سرمایه های منفرد در بطن جامعه فئودالی در حال رشد بودند ، قدرت اقتصادی کسب کردند ، به تضعیف میزبان پرداختند ، قویتر شدند ، و تمایل بیشتری به تصرف قدرت سیاسی پیدا کردند . و این همه را بدین خاطر توانستند انجام دهند که تحقق دینا میزم سرمایه داری - یعنی ، انباشت - مستلزم کنترل مرکزی کل جامعه نبوده و نیست . این دینا میزمی است که در داخل واحدهای مستقل ، کوچک و یا بزرگ ، عمل می کند . و به همین دلیل است که توانست با ملوک الطوایفی ، سنت گرائی ، و جهت گیری معیشتی فئودالیزم همزیستی کند .

اما ، سوسیالیزم یک نظام کامل و تمام عیار است . سوسیالیزم نمی تواند بطور تدریجی در درزهای جامعه سرمایه داری رشد کند . چگونه امکان دارد که کنترل کارگیری بر تولید با کنترل آن توسط یک طبقه حاکم ، در حالیکه وسایل تولید مورد مناقشه یکی هستند ، همزیستی کنند ؟ چگونه ممکنست که خودگردانی و حاکمیت مصرف کنندگان (تولید برای مصرف) با اجبار خارجی و انباشت کورکه از پراکندگی سرمایه داری ناشی می شود ، همزیستی کنند ؟ این امکان وجود دارد که در قلمروی توزیع جایی برای اشکال انتقالی وجود داشته باشد ، ولیکن در سطح تولید و کنترل بر آن ، تنها شکل ممکن گذار ناگهانی و انقلابی می تواند باشد .

۵- سیاست آشفته فکری

بی فایده است که در کتاب مندل به دنبال تفکری مستقل و انتقادی بگردیم . در هیچ کجای این کتاب دو جلدی نشانه ای از پژوهشی نو و یا احساسی از اینکه سرمایه مسایل کهنه را در اشکال نومطرح ساخته و یا بدین اساس مجموعه تحلیل غیر منسجم سنت مارکسیستی توضیحات جدیدی برای آنها پیدا کرد ، دیده نمی شود . برعکس ، دکترین اولویت دارد و کاربردش فرعی است . در مقدمه کتاب آمده : " کوشش شده است که نشان دهیم که می توان بر اساس داده های علمی علم معاصر ، کل نظام اقتصادی کارل مارکس را دوباره بنا کرد " ۲۹ . و در فصل آخر کتاب شاهد آنیم که هنوز کماکان چماق ارتدوکسیزم غیر انتقادی را بحرکت درمی آورد : " مارکسیزم ... این را درمی کند ... آنرا کاملاً می پذیرد ... آنرا توضیح می دهد ... " ۳۰ .

مندل حداقل در اینجا پیگیر است . در دفاع مارکسیزم ارتدوکس و اسطه جای پیام را می گیرد . از آنجا شیکه فاکت ها ، به عوض آنکه برای توضیح آنچه که واقعاً رخ می دهد یکبار گرفته شوند ، قرار است همچون شواهد در این دادگاه از مقابلهای منصفه رژه روند ، لذا فقط سربراه ترین ، مستعمل ترین و قدیمی ترین آنها انتخاب می شوند . از آنجا شیکه دقت در مسایل ممکنست یک بررسی انتقادی دکترین را موجب شود ، در جزئیات بیربط غرق می شود . و از آنجا شیکه مارکسیست های دیگری نیز هستند که در مقام انتقاد از نظام کارهای ارزنده -

تری ارائه داده اند، نظریاتشان بدست فراموشی سپرده می شود و فقط در زیرنویس ها از آنها نام برده می شود^{۳۱}.

ابهام و شلختگی در همه جا بچشم می خورد: "بموازات آن بوروکراسی راکه تنها اداره کننده اصلی (کذا) انباشت است"، طبقه کارگری وجود دارد که "قدرت" اش و "اجتماعی کردن وسایل عمده تولید و مبادله" اش، "اگر با تغییرات ریشه ای در جو (کذا) درون واحدهای تولیدی همراه نشود، تا حدودی (کذا) از اهداف خود پرت خواهد شد"^{۳۲}. کلا ندیشه از ایدئالیزم فلسفی خام آکنده است، خواه در مورد ضمیر ناخودآگاه فردی که هنوز "پژواک های گذشته کمونیستی اولیه" هفت هزار سال پیش را در خود پناه میدهد، و خواه در مورد پیروزی خیره کننده تئوری ازهم پاشیده مارکسیستی "که قادر به الهام بخشیدن، و نه چندان ناموفق، به سیاست اقتصادی دولت های بزرگ و کوچک است"^{۳۳}.

علت اصلی این همه سردرگمی میان قدرت اجتماعی و صورت ظاهری آن، بین کنترل و اشکال آنست. این آشفتگی فکری با طبع مندل سازگار است، چرا که به او اجازه میدهد که نحوه بیان از این شاخ به آن شاخ پریدن منحصر بفردش را بکارگیرد - چرخشی ساده از کارگران شهری به دهقانان "جهان سوم" و یا به دانشجویان به مثابه کانون انقلاب، انتقالات سریع از اصلاحات به "اصلاحات ساختاری"، به عمل مستقیم بمنزله تاکتیک جاری؛ و در دنیای سیاسی اش، علاقه به همه ناراضیان سیاسی بدون استثناء - ناراضیان سیاسی نه چندان هم ناراضی بوروکراسی های سوسیال دموکراسی و استالینیزم.

این سردرگمی در حیطه تئوریک، او را درست در مرکز "مکتب اقتصاد عامیانه" قرار میدهد، مکتبی که وجوه مشخصه اش ترک هرگونه کوشش برای به نظم درآوردن و ترکیب کردن است^{۳۴}.

یادداشت ها

۱- ارنست مندل، تئوری مارکسیستی اقتصاد، چاپ لندن، انتشارات مرلین، ۱۹۶۸، در دو جلد.

۲- همان جا، ص ۷۰۶ (تاکید در متن اصلی).

۳- " کلیت تولید... تنها توسط ولع سرمایه داران به کسب سود به پیش رانده می شود. تصاحب خصوصی موجب می شود که سود تنها هدف و نیروی محرک تولید شود" (ص ۱۷)؛ "سود همچنان هدف و نیروی محرک تولید سرمایه داری است" (ص ۵۶۱)، و نظایر آن.

۴- همان جا، ص ۹-۵۶۸.

۵- همان جا، ص ۱۶۶.

۶- همان جا.

۷- همان جا.

۸- همان جا، ص ۱۶۷.

۹- همان جا، ص ۳۴-۵۲۹.

۱۰- برای مثال به صفحات ۵۲۹ و ۴۳۷ و ۳۴۶ و ۱۶۸ مراجعه شود.

۱۱- همان جا، ص ۵۳۱.

۱۲- همان جا، ص ۱-۵۲۰ و ۵۱۱.

۱۳- همان جا، ص ۹-۴۸۸.

۱۴- آلفرد مایزلس، رشد صنعت و تجارت جهانی، انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۶۳، ص ۸۰.

۱۵- مندل (منبع ۱)، ص ۷-۴۳۶.

۱۶- همان جا، ص ۴۹۲.

۱۷- همان جا، ص ۵۱۶.

۱۸- همان جا، ص ۴۳۷.

۱۹- همان جا، ص ۵۷۵.

۲۰- همان جا، ص ۵۸۴.

۲۱- همان جا، ص ۶۳۱.

۲۲- همان جا، ص ۵۹۲.

۲۳- همان جا، ص ۵۶۱.

۲۴- همان جا، ص ۵۶۵.

۲۵- همان جا، ص ۵۶۱.

۲۶- همان جا، ص ۲-۵۷۱.

۲۷- همان جا، ص ۵۶۴.

۲۸- همان جا، ص ۳-۵۷۲.

۲۹- همان جا، ص ۱۷.

۳۰- همان جا، ص ۷۲۶.

۳۱- فقط به نام سه تن از "بسیاری از جامعه شناسانی (کذا) که می کوشند روش های تجزیه و تحلیل مارکسیستی بکار ببرند"،

و آن هم در یادداشت های زیرنویس فصل "خلیت اجتماعی اقتصاد شوروی"، یک فصل مهم از کتاب (ص ۵۶۰)، اشاره شده است.

از این سه تن، آنکه عقایدش بیش از همه تکامل یافته و موفق شده که آنها را در یک سازمان فعال و انقلابی یکبار

گیرد- تونی کلیف- نامش نه در لیست طولانی منابع ذکر شده است، و نه در فهرست اسامی. آن دیگری که نظریاتش

منشاء قدیمی تر داشته ولی از اهمیت چندانی برخوردار نیست، ولیکن هنوز در ایالتیالیها و اداران مشکلی دارد- آما دئو

بور دیگا- در فهرست اسامی از وی یاد شده است، ولیکن در لیست کتب به وی اشاره ای نشده است، و آن آخرین نفر -

د. والین - که چندان صاحب نظر نبوده، و نظریاتش هم ارتجاعی بوده، در هر دو بخش از او یاد شده است.

۳۲- همان جا، ص ۶۴۳.

۳۳- همان جا، ص ۱۳.

۳۴- همان جا، ص ۷۰۷.